

## ساختواژه‌شناسی

حسین صافی پیرلوجه



### ۱ مقدمه

زبان‌شناسی شناختی رویکردی است به مطالعه زبان که به عنوان واکنشی در برابر دستور زایشی و معناشناسی صدق بنیاد، در دهه ۱۹۷۰ از مکتب زبان‌شناسی نقش‌گرا منشعب شد و طی دهه ۱۹۸۰ با انتشار آثاری از لانگاکر (۱۹۸۷)، لیکاف (۱۹۸۷)، تالمی (۱۹۸۸) و فوکونیه (۱۹۸۵) بر دامنه فعالیت‌هایش افزوده شد، تا آنکه در بهار ۱۹۸۹ در همایش دویسبورگ، مجمع زبان‌شناسی شناختی به عنوان پرچم‌دار یک نهضت فکری مستقل پا به میدان گذاشت (لانگاکر ۱۹۹۱). به گواهی مجله زبان‌شناسی شناختی، طی یک ربع قرن اخیر مطالعات بسیاری در چارچوب این رویکرد صورت گرفته است که گرچه غالباً معناشناختی بوده‌اند، بخش قابل ملاحظه‌ای از آنها به نحو و ساختواژه اختصاص دارد و آثاری چند در دیگر شاخه‌های زبان‌شناسی مانند زبان‌آموزی، واج‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی نیز به چشم می‌خورد.

فرضیه‌های بنیادین در زبان‌شناسی شناختی را می‌توان چنین خلاصه کرد (کرافت و کروزر ۲۰۰۴):

زبان قوه شناختی مستقلی نیست و ساختاری مشترک با دیگر قوای ذهنی دارد. به طور

کلی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی تواناییهای ذهنی و شناختی انسان در هم آمیخته و یکپارچه‌اند و نمی‌توان آنها را جدا از یکدیگر دانست. بر این اساس، زبان نیز نمی‌تواند مستقل از دیگر قوای ذهنی و شناختی و دارای حوزه‌ای مخصوص به خود باشد؛ یعنی فرایند تولید و درک زبان اساساً با دیگر تواناییهای شناختی غیرزبانی تفاوتی ندارد. علاوه بر این، از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی استقلال حوزه‌های دانش زبانی (یعنی کاربردشناسی، معناشناسی، واج‌شناسی، ساختواژه و نحو) از یکدیگر مردود است. لازم به یادآوری است که برخلاف زبان‌شناسی شناختی، در دستور زایشی فرض بر این است که زبان قوهٔ شناختی مستقلی است و جایگاه مخصوصی را در ذهن اشغال می‌کند. همچنین دستور زایشی، زیربخشهای زبان را نیز مستقل و در تعامل با یکدیگر می‌داند.

وظیفهٔ دستور زبان مفهوم‌سازی برای تجربیاتی است که از طریق زبان منتقل می‌شوند و سخنگویان هر زبان با استفاده از دستور و به طور انعکاسی، نه تنها تجربیات زبانی، بلکه دانش زبانی خود را نیز مفهوم‌سازی می‌کنند. البته شاید بتوان به آسانی پذیرفت که معنای واحدهای زبانی اصولاً از ماهیتی مفهومی (conceptual) برخوردارند، ولی زبان‌شناسان شناختی بر این باورند که زبان ساختارهای نحوی، ساختواژی و واجی خود را نیز مفهوم‌سازی می‌کند. پذیرش چنین ادعایی در ابتدا دشوار می‌نماید، چرا که به نظر می‌رسد آواها، پاره‌گفتارها و ساخت صوری آنها واقعیهایی فیزیکی هستند. با وجود این، اگر تولید آواها و پاره‌گفتارها را مستلزم درکشان بدانیم، برای تجلی صوری زبان نیز می‌توانیم ماهیتی مفهومی و ذهنی قائل شویم. به این ترتیب، دستور زبان (به خصوص ساختواژه و نحو) نقش مهمی را در تعبیر و تحلیل تجربیات زبانی و غیرزبانی بر عهده دارد و نمی‌توان وظیفهٔ آن را به بررسی تناظر ارزش صدق جملات و شرایط صدق آنها محدود کرد. در معناشناسی صدق بنیاد، جملات زبان با توجه به وضعیت حاکم بر جهان پیرامون انسان ارزیابی می‌شوند. زبان‌شناسی شناختی از این منظر در تضاد با معناشناسی مبتنی بر شرایط صدق قرار می‌گیرد.

دانش زبانی حاصل کاربرد زبان است. به عبارت دیگر، مقولات و ساختارهای معنایی، نحوی، ساختواژی و واجی بر پایهٔ درک پاره‌گفتارها به هنگام کاربردشان در موقعیتهای خاص شکل می‌گیرند. به همین دلیل، در زبان‌شناسی شناختی جزئیات ساختارهای دستوری و معنای واژگانی مورد توجه قرار می‌گیرند و با یکدیگر مقایسه می‌شوند. در دستور زایشی و معناشناسی صدق بنیاد، این قوانین کلی هستند که ساختار دانش زبانی را تعیین می‌کنند و الگوها و قواعد نامنظم و خلل‌پذیر و هر آنچه بی‌قاعده و استثنائی به نظر می‌رسد در حاشیه جای

می‌گیرد. بنابراین، زبان‌شناسی شناختی با ماهیت تقلیل‌گرایانه دستور زایشی و معناشناسی صدق بنیاد نیز در تقابل است، زیرا این هر دو شاخه در پی ارائه قوانین دستوری و معنایی بسیار انتزاعی و عام هستند و این تعمیمها را دارای نوعی پایگاه و جایگاه ذاتی در وجود انسان می‌دانند.

در نوشته حاضر نیز به تبعیت از اصول زبان‌شناسی شناختی فرض بر این است که (۱) در مطالعات زبانی، ساختواژه حوزه‌ای مستقل به شمار نمی‌آید، بلکه هر آنچه در قلمرو ساختواژه مورد بررسی قرار می‌گیرد در مباحث نحوی و معناشناختی نیز به کار می‌آید؛ (۲) وظیفه ساختواژه مقوله‌بندی و انتقال مفاهیمی است که از راه تجربه حاصل می‌شوند و (۳) از آنجا که کاربرد واژه‌های هر زبان پایگاه مطالعات ساختواژی است، با اتخاذ روشی جزء به کل، بی‌نظمیها و استثنائات واژگانی نیز در کنار قواعد کلی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

نگارنده سعی دارد تا در این مجال، ابتدا شماری از مفاهیم بنیادین مورد استفاده در ساختواژه‌شناسی را به اختصار معرفی کند و سپس این اصول نظری را در تحلیل نمونه‌هایی چند از زبان فارسی به کار گیرد و در نهایت به کمک داده‌های محدودی از زبان فارسی کارایی این نظریه را در تشریح مسائلی اساسی همچون زبایی محک بزند.

## ۲ ملاحظات نظری

تکواژها، واژه‌ها، گروهها و جملات در زبان‌شناسی شناختی اصطلاحاً واحدهای نمادین (symbolic units) خوانده می‌شوند و هر واحد نمادین دارای یک قطب آوائی و یک قطب معنایی است.

تثبیت (entrenchment) یک صورت زبانی خاص به بسامد وقوع آن صورت زبان بستگی دارد، زیرا هر چه بسامد صورتهای زبانی بالاتر باشد واژه‌ها بیشتر به ثبات می‌رسند. بسامد صورتهای زبانی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) بسامد وقوع (token frequency) نشان‌دهنده تعداد دفعات وقوع یک ترکیب ساختواژی خاص در هنگام به کارگیری زبان است. برای نمونه «همچنین» در زبان فارسی بسامد وقوع بالایی دارد، زیرا در نمونه گفتاری یا نوشتاری به طور مکرر از آن استفاده می‌شود.

ب) تنوع نمونه‌ها (type frequency) نمایانگر تنوع صورتهایی است که به کمک یک

تکواژ خاص ساخته می‌شوند. برای مثال تکواژ جمع در زبان فارسی علاوه بر اینکه بسامد وقوع بالایی دارد، به پایه‌های اسمی مختلفی نیز افزوده می‌شود و صورتهای متعددی را به وجود می‌آورد. بر اساس تعریف بسامد وقوع و تنوع نمونه می‌توان چنین نتیجه گرفت که بالا بودن تنوع نمونه‌های یک تکواژ باعث تثبیت نوعی الگوی ساختواژی (morphological schema) می‌شود.

محتوامندی/الگووارگی (contentfulness/schematicity) یکی دیگر از مفاهیم مورد استفاده در ساختواژه شناختی است که به میزان وضوح محتوای آوائی یا معنایی تکواژها مربوط می‌شود. باید توجه داشت که میزان محتوامندی/الگووارگی تکواژها نسبی است و هیچ تکواژی را نمی‌توان یافت که مطلقاً محتوامند/الگوواره باشد.

استقلال/وابستگی (autonomy/dependence) به امکان توزیع (آوائی و/یا معنایی) یک تکواژ به طور مستقل از تکواژهای دیگر یا میزان وابستگی (آوائی و معنایی) آن به واحدهایی غیر از خودش مربوط می‌شود. در اینجا نیز باید توجه داشت که تمایز استقلال از وابستگی تمایزی قاطع نیست، بلکه پیوستاری در میان است که درجات متعددی را برای میزان استقلال یا وابستگی تکواژ به نمایش می‌گذارد. تکواژهای قاموسی معمولاً به لحاظ آوائی، مستقل هستند و تکواژهای دستوری را می‌توان به لحاظ معنایی واحدهایی وابسته انگاشت. با این حال میزان استقلال معنایی تکواژهای قاموسی و وابستگی آوائی تکواژهای دستوری متغیر است. برای مثال استقلال معنایی تکواژهایی مانند «درخت» و «خانه» بیش از تکواژهایی مانند «خواهر»، «دایی» یا «عمه» است؛ از سوی دیگر، وابستگی آوائی کسره اضافه بیش از حروف اضافه است.

مفهوم ظرفیت (valence) در دستور شناختی به ترکیب‌پذیری یک تکواژ (واحد نمادین) با واحدهای دیگر مربوط می‌شود. بر این اساس می‌توان تکواژهای حساس (choosy) را از تکواژهای بی‌قید (promiscuous) جدا کرد. برای مثال، تکواژ جمع -ها نسبت به ضمائر ملکی پیوسته، ظرفیت کمتر و حساسیت بیشتری دارد، زیرا بر خلاف ضمائر ملکی پیوسته که به همه پایه‌های اسمی افزوده می‌شوند، پسوند جمع را تنها به پایه‌های اسمی ساده و مرکب می‌توان افزود. برای مثال «کتاب+ها+یم» را با «\*کتاب+م+ها» مقایسه کنید.

### ۳ تحلیل‌های ساختواژی

نخست دو واژه «کتاب» و «کتاب‌ها» را در نظر بگیرید: بدیهی است که این دو واژه با یکدیگر مرتبط هستند و به اصطلاح، هم‌خانواده به شمار می‌آیند. واژه «کتاب‌ها» به لحاظ ساختاری

غیربسیط است، زیرا از پایه «کتاب» و پسوند «-ها» تشکیل شده است. توالی این تکواژها، صورت جمع واژه «کتاب» را به وجود می‌آورد. هر یک از این دو تکواژ واحدهای نمادینی هستند که یک ساختار معنایی خاص و یک ساختار واجی معین در آنها به یکدیگر پیوند می‌خورد. یعنی واحد نمادین کتاب، معنای book را با صورت آوایی [ketâb] می‌آمیزد و تکواژ «ها»، مفهوم جمع را با صورت آوایی [hâ] پیوند می‌دهد. تکواژ «کتاب» تا حد زیادی دارای استقلال آوایی و معنایی است، زیرا به تنهایی قابل تلفظ است و می‌توان بدون نیاز به مفاهیم دیگر، مصداقی را برای آن تصور کرد. همچنین، تکواژ «کتاب» دارای جزئیات آوایی و معنایی مشخصی است. بنابراین، بیش از آنکه نماینده الگویی معین باشد، تکواژی محتوامند به شمار می‌آید. این تکواژ به لحاظ ظرفیتی نیز واحدی بی‌قید است؛ به این معنا که تجلی آوایی آن محدود به محیطی خاص نیست و می‌تواند آزادانه در هر جایی از زنجیره گفتار و در کنار هر آوای دیگری ظاهر شود و اگرچه از نظر معنایی تابع پاره‌ای محدودیتهای گزینشی است، تخطی از این محدودیتها تنها باعث ناهنجاری معنایی می‌شود و لزوماً از همنشینی تکواژ «کتاب» با تکواژهای دیگر جلوگیری نمی‌کند.

از سوی دیگر تکواژ جمع با توجه به عوامل استقلال، محتوامندی و ظرفیت در نقطه مقابل «کتاب» قرار می‌گیرد. علی‌رغم اینکه صورت آوایی [hâ] را می‌توان به تنهایی تلفظ کرد، [hâ] هیچ‌گاه به تنهایی نمی‌تواند پاره‌گفتاری در زبان فارسی باشد. بنابراین تکواژ جمع، واحدی کاملاً وابسته است که باید به پایه آوایی و معنایی دیگری تکیه کند.

تکواژ جمع از نظر محتوای معنایی الگویی را به نمایش می‌گذارد که مفاهیم همگن در قالب آن گرد می‌آیند. پس این الگو به خودی خود قالبی خالی از محتواست و فقط با پذیرفتن محتوای مفاهیم دیگر است که هویت می‌یابد. این تکواژ به لحاظ آوایی نیز الگوی زیر را نمایش می‌دهد:

[noun stem] [plural]/[#...+hâ#]

همچنین، تکواژ جمع در زبان فارسی دارای ظرفیت محدودی است و تنها می‌تواند به پایه‌هایی در سطح مقوله واژگانی اسم افزوده شود. مثلاً ساخت «\*این نوع پسوند حاصل مصدری‌ها» به دلیل افزوده شدن تکواژ جمع به گروه اسمی و ساخت «\*برای‌ها» به سبب افزایش تکواژ جمع به پایه حرف اضافه‌ای غیردستوری است.

در نتیجه، نمود آوایی [hâ] موجود در واژه «کتاب‌ها» به تنهایی و فارغ از ملاحظات و محدودیتهای

یاد شده، نمی‌تواند نمایندهٔ تکواژ جمع در زبان فارسی باشد. به دیگر سخن [hâ] در زبان فارسی هنگامی می‌تواند تکواژ جمع به شمار آید که: (الف) متناظر با ساختار معنایی [plural] باشد و (ب) به پایهٔ مناسبی افزوده شود.

بر اساس آنچه گفته شد و با توجه به عوامل محتوامندی، استقلال و ظرفیت، تکواژهای سازندهٔ واژه «کتاب‌ها» به طور خلاصه دارای ویژگیهای زیر هستند:

تکواژ «کتاب» هم به لحاظ آوایی و هم به لحاظ معنایی، مستقل و محتوامند است و در همنشینی با اقلام زبانی دیگر ظرفیت بالایی دارد. از سوی دیگر تکواژ جمع [hâ] هم به لحاظ آوایی و هم به لحاظ معنایی، وابسته و الگویی است و در انتخاب پایهٔ خود حساسیت دارد. چنین عدم تقارنی تقریباً میان تمام وندها و پایه‌های زبان فارسی به چشم می‌خورد.

تا اینجا بدیهی است که واژه‌های «کتاب» و «کتاب‌ها» از نظر ساختواری با یکدیگر مرتبط هستند. حال اجازه دهید دو واژهٔ دیگر را که ظاهراً وضعیت مشابهی دارند با هم مقایسه کنیم. به این منظور، دو واژه «قشنگ» و «شنگ» را در نظر می‌گیریم. صورت آوایی «قشنگ» را می‌توان به قیاس با [ketâbhâ] متشکل از دو زنجیرهٔ [Gæ-] و [-fæŋ] به شمار آورد. این دو واژه از نظر معنایی مرتبط هستند، زیرا می‌توان گفت «قشنگ» صفتی است برای توصیف چیزهای «شنگ» (معین در فرهنگ فارسی (ص ۲۸۲) خوشگل را به عنوان یکی از معنای «شنگ» آورده است). همچنین می‌توان [Gæ-] را پیشوندی دانست که پایهٔ خود، یعنی صفت «شنگ» را به چیزی نسبت می‌دهد. چنین تحلیلی آشکارا مضحک به نظر می‌رسد و برای هیچ فارسی‌زبانی پذیرفته نیست، زیرا در زبان فارسی نمی‌توان نمونهٔ دیگری برای آن یافت. هیچ صفت دیگری در زبان فارسی وجود ندارد که با افزوده شدن پیشوند [Gæ-] ساخته شده باشد. مثلاً «قریب» چیزی نیست که «ریب» باشد یا «قطور» چیزی نیست که «طور» باشد. در ضمن، نمی‌توان با افزودن [G&] به صفتهایی چون «زشت» یا «پیر»، واژه‌های \* «قزشت» و \* «قپیر» را به دست داد. با وجود این، باید توجه داشت که در چارچوب ساختواژهٔ شناختی صرفاً عدم استفاده از عنصری خاص در ساختار واژه‌های دیگر نمی‌تواند دلیل مناسبی برای مردود دانستن آن عنصر به عنوان یک تکواژ باشد؛ چنانکه هیچ واژه‌ای به جز «سروان» در فارسی وجود ندارد که مختوم به پسوند «وان» باشد. با این حال، «سروان» را متشکل از دو تکواژ «سر» (سرپرست) و «وان» (مسئول) می‌دانیم،<sup>۱</sup> زیرا اگرچه پسوند «وان» در هیچ واژهٔ دیگری (از زبان فارسی ایران) کاربرد ندارد،

۱. به نظر می‌رسد که «وان» در سروان صورتی از پسوند «بان» است و سروان ظاهراً از روی کلمهٔ capitain فرانسه ساخته شده است (مجلهٔ زبانشناسی).

تکواژ «سر» در ساخت واژه‌هایی مانند «سرپرست»، «سرهنگ» و «سرکارگر» به چشم می‌خورد. در واژه «قشنگ» نه تنها «ق-» در هیچ واژه‌ای دیده نمی‌شود، بلکه هیچ واژه‌ای را نیز نمی‌توان پیدا کرد که دارای ساختار «وند+سنگ» باشد و معنای واژه‌های «قشنگ» و «پشنگ» (نام خاص) هیچ ارتباطی با معنای تکواژ «سنگ» ندارد.

در نتیجه، تقطیع «قشنگ» به «ق-+سنگ» به دلیل تخطی از اصول ساختوازی زبان فارسی مقبول نمی‌نماید و به اصطلاح دستوریان شناختی، هیچ الگویی برای جایز شمردن چنین تحلیل‌هایی وجود ندارد. بنابراین ارتباط معنایی «قشنگ» و «سنگ» کاملاً تصادفی است.

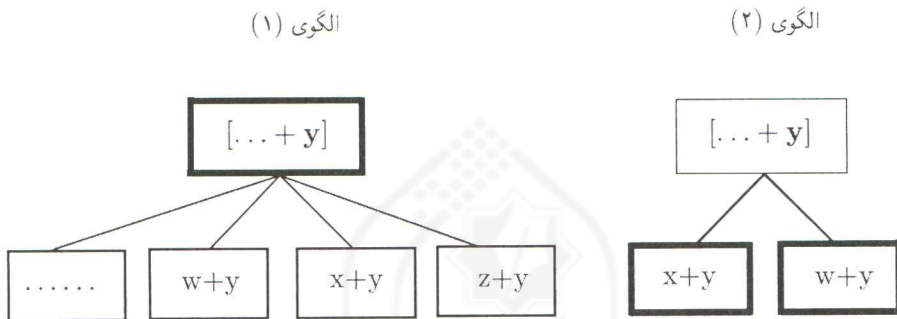
با این همه واژه «کتاب‌ها» وضعیتی بسیار متفاوت دارد و تجزیه آن به «کتاب+ها» از طریق الگوی  $[noun\ stem][plural]/[#...+h\hat{a}\#]$  حمایت و تأیید می‌شود. این الگوی انتزاعی جمع‌ساز نیز به نوبه خود ریشه در پیکره عظیمی از اسامی زبان فارسی دارد که همگی پذیرای پسوند جمع هستند. به عبارت دیگر، الگوهای ساختوازی هر زبان فرایندهای ساختوازی از جمله وندافزایی را حمایت می‌کنند و خود از سوی این فرایندها تقویت می‌شوند. در بخش زیر به بررسی الگووارگی و چگونگی تقویت و تثبیت الگوهای ساختوازی خواهیم پرداخت.

#### ۴ تقویت الگوها

تا اینجا دو نمونه متفاوت و بسیار ساده را با یکدیگر مقایسه کردیم و دیدیم که یکی از آنها دارای ساختار غیربسیط و دیگری دارای ساختار بسیط است. حال باید دید که وضعیت واژه‌هایی چون «افتاد» چگونه است؟ پیداست که تحلیل این واژه‌ها برای سخنگویان زبان فارسی کمی دشوارتر از واژه «کتاب‌ها» است. اگرچه به راحتی می‌توان برای «افتاد» نیز الگویی ساختوازی در نظر گرفت، به نظر نمی‌رسد سخنگویان زبان فارسی عموماً این نوع واژه‌ها را از طریق وندافزایی تولید کنند. حال این سؤال پیش می‌آید که اگر «افتاد» نیز طبق الگویی معین تولید شده است چرا تجزیه آن به سادگی تجزیه «کتاب‌ها» نیست؟ پاسخی که ساختواژه‌شناسی می‌دهد این است که الگوی تولید این واژه چندان تثبیت شده نیست، زیرا نمونه‌هایی که از طریق این فرایند تولید می‌شوند محدودند. طبق اصل تثبیت، میزان ثبات الگوها متفاوت است و هر الگویی به نسبت تعداد نمونه‌های خود تثبیت (نهادینه یا تقویت) می‌شود. یک الگوی خاص هر چه نمونه‌های بیشتری را تولید کند، ثبات بیشتری می‌یابد و الگوهایی که نمونه‌های محدود و ثابتی

داشته باشند ضعیف هستند. فرضاً اگر الگویی تنها یک نمونه داشته باشد هیچ گاه به ثبات نخواهد رسید.

برای مثال «افتاد» و «ایستاد» تنها نمونه‌هایی از ستاکهای فعلی گذشته هستند که طبق الگوی «بن مضارع+اد» ساخته می‌شوند.<sup>۱</sup> البته این دو واژه در زبان فارسی بسامد بالایی دارند، ولی با هر بار وقوعشان در گفتار یا نوشتار به جای آنکه الگوی خود را تقویت کنند، نمود ثابت‌تری در ذهن سخن‌گویان می‌یابند. چنین وضعیتی را می‌توان به صورت انگاره<sup>۱</sup> ترسیم کرد.



انگاره<sup>۱</sup>. ثبات الگویی که در آن، واحد  $y$  با واحدی دیگر ترکیب می‌شود به تعداد نمونه‌ها بستگی دارد و نه به بسامد وقوع چند نمونه ثابت. خطهای تیره‌تر در الگوی (۱) نشان‌دهنده تقویت الگو و در الگوی (۲) نمایانگر تقویت نمونه‌هاست.

این نمونه‌ها با هر وقوع به ثبات بیشتری می‌رسند تا جایی که در ذهن اهل زبان، به واحدهای ساختوازی بسیطی می‌مانند و ممکن است دستخوش تغییر معنایی شوند و دیگر در معنای اولیه خود به کار نروند. واژه‌هایی چون «خلیان»، «سروان»، «تکاور»، «ونک»، «خاندان»، «ناودان»، «گرمک»، «کودک»، «گهواره»، «خنچه» و «طاقچه» چنین سیر تحولی را پشت سر گذاشته‌اند. واژه‌های بسیط مانند «قشنگ» فاقد الگو هستند چون تنها یک نمونه از آنها در زبان وجود دارد که برای تقویت و تشبیت الگو کافی نیست.

مطالب این بخش را می‌توان در قالب زیر خلاصه کرد:

۱. کلمه «نهاد» را نیز باید به دو کلمه مزبور افزود (مجله زبانشناسی).

- الف) بالا بودن بسامد وقوع یک فرایند ساختواژی خاص باعث تثبیت صورتهای واژگانی حاصل و تضعیف (یا دست‌کم عدم تثبیت) الگوی ساختواژی مربوط می‌شود.
- ب) بالا بودن نمونه‌های یک فرایند ساختواژی خاص باعث تثبیت الگوی مربوط و تضعیف (یا دست‌کم عدم تثبیت) صورتهای واژگانی حاصل می‌شود.
- ج) برای ایجاد هر الگوی ساختواژی، دست‌کم دو نمونه لازم است.

## ۵ تحلیل‌پذیری

واژه‌هایی چون «کتاب‌ها»، «خواننده» و «ایستاد» دارای ویژگیهای مشترکی هستند. می‌توان این واژه‌ها را به تکواژهایشان تجزیه کرد، به طوری که هیچ جزئی باقی نماند که تکواژ نباشد. «خوان» و «ننده» تکواژهای «خواننده» خواهند بود. همچنین می‌توان تکواژهای حاصل را با ساختارهای آوایی و معنایی مشخصی مرتبط دانست. در نتیجه، واحدهای آوایی [xân] و [-ænde] با واحدهای معنایی متناظر خود رابطه‌ی یک به یک خواهند داشت.

تجزیه‌ی دو واژه‌ی دیگر نیز به چنین تناظری در سطح واحد آوایی و سطح واحد معنایی می‌انجامد. با وجود این، گاهی ممکن است تحلیلهای آوایی و معنایی با یکدیگر منطبق نشوند. برای نمونه «کتاب‌ها» را با «کتاب» مقایسه کنید. این دو واژه در سطح معنایی به مفاهیم [book] و [plural] تجزیه می‌شوند، ولی «کتاب» را در سطح آوایی نمی‌توان به ستاک اسمی و تکواژ جمع تجزیه کرد. ستاکهای گذشته‌ای مانند «رفت» و «دید» نیز در مقایسه با ستاکهایی چون «خرید» و «پريد» چنین وضعیتی را به نمایش می‌گذارند. «رفت» در سطح آوایی تجزیه‌ناپذیر است، در حالی که در سطح معنایی، در آن واحد دارای مؤلفه‌های معنایی [past], [singular], [first person], [go], [indicative mood], [tense] است. به عبارت دیگر تمام این شش مؤلفه معنایی در قالب یک صورت آوایی تجزیه‌ناپذیر ادغام شده‌اند. چنین مواردی نشان‌دهنده‌ی تجزیه‌پذیری در سطح معنایی و تجزیه‌ناپذیری در سطح آوایی هستند.

در زبان فارسی عکس چنین وضعیتی نیز امکان‌پذیر است. به عنوان نمونه هر یک از واژه‌های «کناره»، «آشیانه»، «رخساره»، «پاچه»، «کمانچه»، «کفچه»، «پارچه»، «بختک»، «کشکک» و «متلک» در سطح آوایی (به قیاس با واژه‌هایی که دارای پسوندهای «-ه»، «-چه» و «-ک» هستند) قابل تجزیه به دو تکواژند، ولی هیچ فارسی‌زبانی نمی‌داند که چه معنایی را می‌توان به هر یک از این واحدهای آوایی نسبت داد. بنابراین، چنین واژه‌هایی را باید واحدهای معنایی یکپارچه به شمار آورد و واحدهای آوایی

تشکیل دهنده‌شان را به لحاظ معنایی، باید عقیم دانست، چرا که فاقد محتوای معنایی هستند.

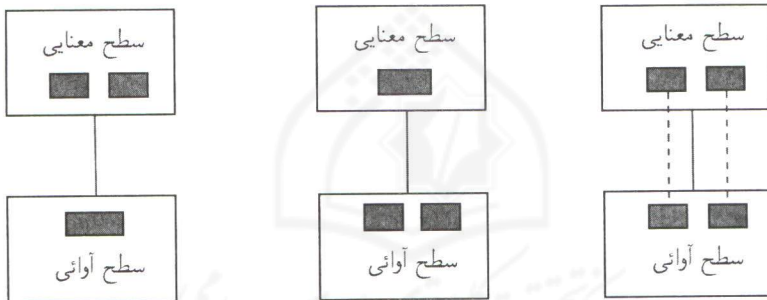
به این ترتیب، تحلیل‌پذیری ساختوازی به انواع زیر تقسیم می‌شود:

الف) تحلیل‌پذیری متناظر در سطوح آوایی و معنایی؛

ب) تحلیل‌پذیری در سطح معنایی و یکپارچگی آوایی؛

ج) تحلیل‌پذیری در سطح آوایی و یکپارچگی معنایی؛

انگاره ۲ نشان‌دهنده انواع تحلیل‌پذیری است.



الف) تحلیل‌پذیری متقارن مثال: خواننده  
 ب) تحلیل‌پذیری در سطح آوایی مثال: بختک  
 ج) تحلیل‌پذیری در سطح معنایی مثال: رفت

انگاره ۲: تحلیل‌پذیری یک واحد واژگانی خاص در سطوح آوایی و معنایی، ممکن است گاهی نامتقارن باشد.

## ۶ مشکلاتی چند برای تحلیل ساختوازی

گاهی به واژه‌هایی برمی‌خوریم که از طرفی غیربسیط هستند و از سوی دیگر عملاً نمی‌توانیم آنها را تجزیه کنیم. واژه‌هایی مانند «یازده» و «حبوبات» از این دسته‌اند. مثلاً فرض اینکه «ده» یکی از تکواژهای واژه «یازده» است، هم به لحاظ آوایی و هم به لحاظ معنایی کاملاً موجه می‌نماید، ولی جزء باقی‌مانده یعنی «یاز-» فاقد محتوای معنایی است. همچنین است «مجان» در «مجان» یا «-اد» در «صاد» و «ضاد» و «-اف» در «کاف» و «گاف» (البته مشخص نیست که آیا واجهای فارسی می‌توانند به تنهایی تکواژ محسوب شوند یا خیر).

مشکل دیگری که گاهی در هنگام تحلیل واژه‌های غیربسیط با آن مواجه می‌شویم نامشخص بودن مرز تکواژهاست. برای نمونه با نگاهی به فهرست زیر:

تغییرات صوری پایه/پسوندها	+	پایه
حلقوی	-ی	حلقه
دنیوی	-ی	دنیا
بیضوی	-ی	بیضی
شیمیایی	-ی	شیمی
عقلانی	-ی	عقل

متوجه خواهیم شد که پس از وندافزایی، دیگر نمی‌توان مرز میان وند و پایه را به راحتی پیدا کرد، زیرا هر یک از تحلیل‌های زیر، به ترتیب برای واژه‌های حلقوی، دنیوی، شیمیایی و عقلانی کاملاً هم‌ارزش هستند و ملاک قاطعی برای برگزیدن یکی از آنها وجود ندارد.

(الف) حلق+وی؛ دنی+وی؛ شیمی+ایی؛ عقل+انی

(ب) حلقو+ی؛ دنیو+ی؛ شیمیا+ی؛ عقلان+ی

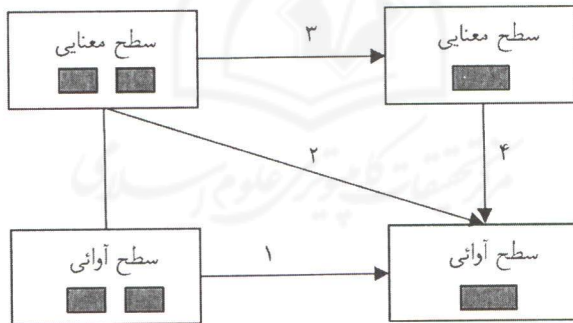
در صورتی که تحلیل (الف) را بپذیریم، با وجود اینکه می‌دانیم واژه‌های مورد نظر همگی حاصل افزایش وند «ی» به پایه هستند، ناچار باید علاوه بر پسوند «ی» سه پسوند جدید «وی»، «ایی» و «انی» را نیز به فهرست پسوندهای زبان فارسی بیفزاییم. گذشته از این، پایه در واژه‌های «حلقوی» و «دنیوی» به ترتیب «حلقه» و «دنیا» است و نه «حلق» و «دنی».

اگر تحلیل (ب) را برگزینیم، گرچه در مورد پسوندها اصل اقتصاد را رعایت کرده‌ایم، واژه‌هایی چون «حلقو»، «دنیو»، «شیمیا» و «عقلان» در زبان فارسی وجود ندارند.

در ساختواژه‌شناسی، فرایندی به نام تأثیر (coercion) را علت تغییرات صوری تکواژها می‌دانند. تأثیر، فرایندی است که طی آن یک تکواژ تحت تأثیر تکواژ مجاور دچار تغییرات آوایی می‌شود. بنابراین، در نمونه‌های فوق می‌توان چنین فرض کرد که پایه‌های اسمی «حلقه»، «دنیا»، «شیمی» و «عقل» تحت تأثیر پسوند «ی» تغییر شکل داده‌اند. پس از آنکه فرایند تأثیر رخ می‌دهد و تغییرات آوایی بر تکواژها اعمال می‌شوند، تکواژهای مجاور در هم ادغام می‌شوند و

ساختارهای واژگانی یکپارچه (bonded) ای را به وجود می‌آورند که یافتن مرز میان آنها دشوار است.

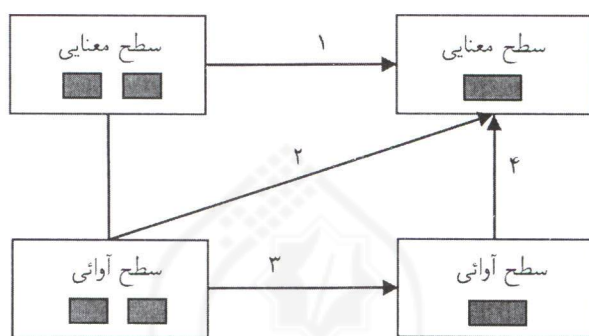
فرایند تأثیر گاهی در شدیدترین نوع خود باعث گم‌گشتگی هویت تکواژها می‌شود و یکپارچگی را در واحدهای واژگانی حاصل به حدی می‌رساند که اهل زبان در نهایت آنها را بسیط می‌پندارند. بنابراین، تأثیر ضعیف تنها باعث تغییرات صوری و آوایی می‌شود و اگر بر شدت آن افزوده شود تدریجاً به سطح واحد معنایی نیز سرایت می‌کند و در نهایت به رسوب و بسیط شدن ترکیبات ساختاری می‌انجامد. برای مثال، پیشوند [ne-] به معنای پایین و فرود، در زبان پهلوی به ستاکهایی چون [beft] و [mūd] افزوده می‌شد و افعال «نشست» و «نمود» را می‌ساخت، ولی به تدریج بر اثر تغییرات صوری، مرز میان تکواژ [ne-] و ستاکها از میان رفته است. سپس واحدهای معنایی نیز در هم آمیخته‌اند و این فرایند تاریخی در نهایت به ایجاد واحدهای بسیط «نوشت» و «نمود» انجامیده است. این نوع فرایند تأثیر را می‌توان به کمک انگاره ۳ الف نمایش داد.



انگاره ۳ الف. در این انگاره شماره‌ها بر توالی زمانی فرایند تأثیر دلالت دارند.

به اعتقاد نگارنده می‌توان جهت فرایند تأثیر را برعکس آنچه در ساختواره شناختی مطرح شده است در نظر گرفت. در چارچوب ساختواره شناختی تأثیر ابتدا در سطح آوایی عمل می‌کند و از بین بردن مرز میان واحدهای آوایی به بسیط شدن واژه‌ها و تغییر معنایی آنها منجر می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که فرایند تأثیر در زبان فارسی در جهت عکس نیز اتفاق می‌افتد. یعنی ابتدا تغییر معنایی رخ می‌دهد و باعث به هم ریختن مرز میان مؤلفه‌های معنایی واژه‌های غیربسیط می‌شود، در حالی که تکواژها در سطح آوایی همچنان دارای مرز مشخصی هستند. در نتیجه، عدم تقارن تحلیل‌پذیری معنایی با تحلیل‌پذیری آوایی باعث می‌شود که فارسی‌زبانان واژه‌هایی چون «خاندان»، «ناودان»،

«طاقچه»، «گهواره» و «فرچه» را تجزیه‌ناپذیر فرض کنند. مثلاً در واژه «فرچه» ابتدا مرز میان مؤلفه‌های معنایی [فرچ] (نام آوا) + [ه] (پسوند اسم ابزار) از بین رفته است ولی هنوز میان واحدهای آوایی این واژه مرزی وجود دارد، اگرچه این مرز از [ferč] + [-e] به [fer] + [-če] تغییر جایگاه داده است. به همین دلیل فارسی‌زبانان مرز آوایی بین [fer] و [-če] را نیز نادیده می‌گیرند و «فرچه» را واژه‌ای بسیط می‌پندارند. به این ترتیب نگارنده انگارهٔ ۳ ب را برای فرایند تأثیر معنایی پیشنهاد می‌کند.



انگارهٔ ۳ ب

## ۷ نتیجه‌گیری

ممکن است با خود بگوییم آگاهی از ساختار درونی صورتهای واژگانی غیربسیط و توانایی تحلیلشان به چه کار سخن‌گویان می‌آید. برای به کارگیری صحیح واژه‌های یک زبان، تنها کافی است که شیوه‌های رایج در آن زبان را بدانیم و از آنها پیروی کنیم. پیداست آگاهی از رابطهٔ هر واژه با واژه‌های دیگر یک زبان، نوعی دانش فرا زبانی است و با توانایی به کارگیری واژه‌ها ارتباطی پیدا نمی‌کند. به عنوان مثال، بسیاری از فارسی‌زبانان بدون اطلاع از ساخت درونی واژه‌هایی چون «نارنجک» و «نازک نارنجی» و بدون توجه به ارتباط ساختاژی میانشان، آنها را مطابق هنجارهای زبان فارسی به کار می‌برند.

با وجود این، توانایی تحلیل واژه‌های یک زبان به دو دلیل می‌تواند برای سخن‌گویان آن زبان سودمند واقع شود: یکی اینکه آگاهی از روابط میان صورتهای واژگانی باعث نظام‌مند شدن واژگان ذهنی سخن‌گویان می‌شود. مثلاً واژهٔ «خواننده» را، گذشته از ویژگیهای خاص معنائیش (هر کسی

که بخواند خواننده نیست؛ خواننده کسی است که شغلش خواندن باشد)، می‌توانیم با (۱) خوان، (۲) -نده و (۳) الگوی فراگیر ساخت صفت فاعلی در زبان فارسی مرتبط کنیم و از طریق شبکه ارتباطی میان واژه‌ها، تکواژها، و الگوها توانایی خود را در به خاطر سپردن و به یاد آوردن واحدهای زبانی تقویت کنیم. به این ترتیب، دیگر نیازی به حفظ کردن هزاران صورت آوایی مرتبط با هزاران صورت معنایی مختلف نخواهد بود. در نتیجه، به کمک تحلیل‌های ساختواژی می‌توان حشوهای موجود در واژگان زبان را کنار گذاشت و از بار حافظه کاست.

دیگر کارایی تحلیل‌های ساختواژی به عامل زبایی مربوط می‌شود. میزان تحلیل‌پذیری واژه‌ها با میزان تبعیت آنها از الگوها رابطه‌ای مستقیم دارد. هر چه ثبات الگوها بیشتر باشد، واژه‌های تابع این الگوها تحلیل‌پذیرتر و نمونه‌های تولید شده توسط آنها بیشتر خواهد بود. توانایی سخن‌گویان در تولید واژه‌های جدید به آگاهی آنان از وجود الگوهای بستگی دارد که این واژه‌ها را مجاز می‌دانند و الگوها نیز به نوبه خود با تولید نمونه‌های جدید تقویت و تثبیت می‌شوند.

### کتابنامه

- دیرمقدم، محمد، ۱۳۸۳. زبانشناسی نظری (پیدایش و تکوین دستور زایشی). تهران، سمت.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۷۰. «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» (۳)، نشر دانش، ۱۲ (۱)، ص ۲۵-۲۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۷۲. «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» (۹)، نشر دانش، ۱۳ (۳)، ص ۱۵-۹، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۷۲. «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» (۱۱)، نشر دانش، ۱۳ (۵)، ص ۲۵-۲۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- معین، محمد، ۱۳۵۶. فرهنگ فارسی. تهران انتشارات امیرکبیر.

Croft, William and Alan Cruse, 2004. *Cognitive Linguistics*. Cambridge, Cambridge University Press.

Katamba, F., 1993. *Morphology*. London, Macmillan Press LTD.

Langacker, R. W., 2002. *Cognitive Linguistics Research*. Berlin, Moutonde Gruyter.

Lee, David, 2001. *Cognitive Linguistics*. Oxford, Oxford University Press.

Taylor, J. R., 2002. *Cognitive Grammar*. Oxford, Oxford University Press.